

گفته است که من در میان آن خط نشستم و از دور نگاه می کردم  
 که اشتیاقش نشسته بود چون رسول صلی الله علیه و سلم نزد یک  
 رسید همه برخواستند و شرایط خدمت بجای آوردند رسول  
 صلی الله علیه و سلم با وقت صبح بایشان بود بعد از آن بسوی من  
 آمد و گفت ای نبی من ای عبید الله بن مسعود گفتیم چگونه نیستی  
 و چرا متابعت فرمان تو نکنی که سعادت دو جهان در دو وقت  
 فرمان است بعد از آن دو شخص از آن طایفه بسوی رسول صلی الله  
 علیه و سلم آمدند رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که حاجت شمارا  
 کردم برای چه آمدید گفتند آمدیم تا در نماز تو اقتدا کنیم  
 رسول صلی الله علیه و سلم پرسید که با تو جمع است گفتیم نیست  
 تمیز است با رسول الله ایشان گویا می فرمود که هر چه در این اسلام  
 آورده اند در چیزنا اختلاف داشتند میان ایشان حکم کردم ز اد  
 طلبیدند استخوانها را از ایشان ساختیم و روشت را علف  
 دو آب ایشان کردیم بعد از آن از استنجا با استخوان روشت  
 می کردم که هم این مسعود در قضی الله علیه و سلم

که نبی رسول صلی الله علیه و سلم دست مرا گرفت و بیطعام می کرد  
 رفت پس مرا بجای بنشاند و خطی کرد من گفتم و فرمود که از این خط  
 بیرون میامر و ما این پیش تو خوانند رسید بایشان سخن گوی که  
 ایشان نیز با تو سخن بخوانند گفت بعد از آن رسول صلی الله علیه و سلم  
 رفت و من بنشستم ناگاه دیدم که مردمانی آید چون من بنشستم  
 بخاطر درونی آید و بسوی رسول صلی الله علیه و سلم می روید چون  
 با تو رسید رسول صلی الله علیه و سلم آمد و تکبیر بر آن می کرد  
 در خواب شد ناگاه دیدم که مردانی جامهای سفید در بردارند  
 و خوبی بخدی که خدای تعالی داند آنده بعضی از ایشان بالای سر  
 رسول صلی الله علیه و سلم بنشستند و بعضی زیر پای وی بعد از آن  
 با یکدیگر گفتند که هرگز ندیده ایم بنده که بوی داده باشد آنچه  
 این بچهره داده اند چشم می در تو است مدعی بیدار مثل  
 وی حیانت است که با دشمنای عصری سازد و سفره نهاد و مردمان را  
 بیطعام و شراب محاربه که اجابت کرد از طعام می خورد و از  
 شراب می آستامد و هر که اجابت می کرد ویرانند

و از آنکه در دو روز گفت که تا اول الله

که نبی رسول صلی